

نویسنده: جنیل ویلینا (Janelle Velina)

منبع و تاریخ نشر: گلوبال ریسرچ « 2019-05-08 ».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

قسمت دوم

افغانستان: جنگ نیابتی فراموش شده؛ نقش اسامه بن لادن و زبینیو برژینسکی

**Afghanistan: forgotten proxy war the role of
Osama bin Laden and Zbigniew Brzezinski**

Part !!



ذیل نیمه دوم و نتیجه گیری « افغانستان: جنگ نیابتی فراموش شده » است. در بخش اول این مقاله، ریشه های اقتصادی امپریالیزم و همچنین زمینه های تاریخی جنگ سرد که در آن مجاهدین قرار داشت مورد بررسی قرار دادیم. اینک در این بخش از مقاله به شرح موارد ذیل که شامل تشریح مبارزات پروکسی «نیابتی» و رسانه که با ارایه و گذارشات معلومات نا درست در قبال بی ثباتی افغانستان پرداخته اند؛ می پردازیم همچنین در این قسمت از این مقاله به این موضوع نیز تماس گرفته شده است که چرا

هیچ مخالفتی از طرف نیروهای چپ غرب علیه مجاهدین نشان داده نشد. و نه هم بطور دوامدار واکنش و اختلاف نظر علیه صحبت های نابکار **زبیبو برژینسکی** رونما گردید. در این بخش از مقاله نگاه می به آنچه که به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مربوط میشود و اینکه این امر بطور قابل توجهی بر جمهوری دموکراتیک افغانستان و در بسا نقاط جهان تاثير گذار است نیز در نظر گرفته میشود و با بالای آن مکتب خواهیم نمود. ایالات متحده آمریکا در حال حاضر از مدت چهار دهه است که درگیر در جنگ افغانستان است و در تاریخ سوم جولای سال (2019) این جنگ (40) ساله میشود.

اصل و منشأ شورشی معتدل:

یکی از بازیکنان کلیدی ضد شوروی و مجری طرح تغییر رژیم در تحت نظر ورهبری ایالات متحده آمریکا در افغانستان؛ اسامه بن لادن میلیونر سعودی که از خانواده ثروتمند و قدرتمند و مالک یک شرکت بزرگ ساختمانی عربستان سعودی بود؛ او با خانواده سلطنتی عربستان سعودی ارتباطات نزدیکی و تنگاتنگی داشت. اسامه بن لادن قبل از اینکه بعنوان یک هیولای تخیلی (لولو خورخوره = boogymen) آمریکا شناخته شود عامل و یا موجد جمع آوری پول برای شورشیان مجاهدین افغان بود. او به ایجاد مراکز خیریه و نهادهای متعدد کمک رسانی به مجاهدین در همکاری نزدیک با اداره اطلاعات سعودی (که روابط بین جنگجویان و «سی آی ای» را تامین میکرد) پرداخت. روزنامه نگار بنام رابرت فسک (Robert Fisk) در مورد **اسامه بن لادن** یک بررسی درخشانی را ارائه داد و او را (جنگجوی صلح) و یک بشر دوست در گذارش مستقل سال (1993) خود نامید. **بن لادن** همچنین به استخدام جنگجویان دیگر در صفوف و یاد جمع مجاهدین پرداخت و معتقد بود که برای این استخدام شده های خود از سوی سازمان (سی آی ای) آموزش های امنیتی و حرفوی را میتواند دریافت کند. او در سال (1989) یعنی در همان سال که نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان عقب نشینی کردند یا که از افغانستان بیرون شدند به ایجاد سازمان تروریستی بنام القاعده با شماری از مبارزان که در صفوف مجاهدین افغان قبلاً توسط او استخدام شده بودند پرداخت. با وجودیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرنگون شده بود و اتحاد جماهیر شوروی منقرض و از هم پاشیده شد؛ او یعنی **اسامه بن لادن** رابطه ای خود را با سازمان سیا (سی آی ای) و «نا تو» مثل گذشته برقرار داشت و از اواسط تا اواخر دهه (1990) با آنها همکاری میکرد؛ تا که حمایت آنها (سیا و نا تو) را برای فرماندهان پاسداران بوسنی و ارتش آزادیبخش کوزوو (KLA) بخاطر نابودی و از بین بردن یوگسلاویا داشته باشد.

ایالات متحده آمریکا در نهایت امر پس از حملات تروریستی سال (2001) خواست **بن لادن** را به کسیکه جرم دیگران را بعهده گیرد (scapegoat) تبدیل کند. اما **بن لادن**

در عین حال با خوانواده خود روابطش را حفظ داشت و برای سازمان خود (القاعده) سلاح، پول تهیه میکرد و وابستگان او (که بوسیله رسانه های غربی بعنوان شورشیان معتدل نامگذاری شده اند) در پروژه تغییر رژیم خود علیه سوریه که در سال (2011) آغاز شده بود روابط نزدیک داشت. مجاهدین نه تنها که القاعده را به دنیا آورد یا که اساس گذاشت بلکه طرح ویا پروژه عملیات تغییر رژیم در تحت رهبری ایالات متحده امریکا را علیه دولت های ضد امپریالیست لیبی و سوریه نیز دنبال کرد.



پذیرایی «ریگان» از مجاهدین افغان در کاخ سفید

با پایان دادن به چرخه جنگ های جهانی (در حال حاضر حداقل) ایالات متحده بطور فزاینده ای با استفاده از فرماندهان محلی و بومی، گروه های تروریستی، نیروهای مسلح رژیم های کمپرادوری را در مبارزه علیه کشورها به یک اصل هدفمند برای تامین منافع سرمایه ای خود درآورده است. اینجا پرسشی به میان می آید که امریکا چرا این نیروهای پروکسی را بکار می اندازد؟ یعنی که چرا این نیروهای یاد شده را بعنوان پروکسی برای تامین منافع خود بکار می اندازد؟ **ویتنی وب** (Whitney Webb) توضیح میدهد: اینها ابزار سیاسی مطمئن و بی خطر برای تحقق پروژه ای جیوپولیتیک ایالات متحده امریکا در خارج از کشور اند.

استفاده از جنگ نیابتی بعنوان نوعی از ابزار پیش بینی قدرت در درجه نخست مقرون به صرفه است؛ زیرا مزد مزدوران محلی یا گروه های تروریستی مانند القاعده به جای مصارف نیروهای امریکایی در کشور های مانند لیبی و سوریه کمتر و نیز این نیروهای محلی و تروریستی اند که با سنگین تلفات را بدوش میکشند بدون آنکه

نیروهای امریکا بی بیشتر تلف شوند بعنوان مثال: هزینه ها ویا مصارفی که به نیروهای محلی، باندها، سندیکاها، جرم و جنایت، گروههای تروریستی و دیگر نیروهای ارتجاعی که بمنظور انجام عملیات های نظامی همسان و مشابه به عملیات های که توسط نیروهای امریکا بی باید صورت گیرد بسیار ارزان و کمتر است؛ افزون بر آن با ظهور تسلیحات هسته ای برای ابر قدرت های جهانی به شدت خطرناک بود ویا است که بطور مستقیم ویا روی بایکدیگر مبارزه کنند.

اگر با فرض اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا این کار یعنی به جنگ هسته ای روی دست میزدند در آن صورت هر دو طرف با اطمینان کامل تخریب و منهدم میگردیدند و تهدید ناشی از این تخریب موجب بروز فاجعه ای میشد که به جمعیت های هر دو طرف و به اقتصاد آنها لطمه جبران ناپذیری را با رمی آورد؛ چیزیکه هیچ یک از طرفین مایل به پذیرفتن همچو ریسک نبوده اند؛ حتی اگر هدف نهایی امپریالیزم ایالات متحده امریکا برای نابودی اتحاد جماهیر شوروی هم می بود.

به همین ترتیب ایالات متحده امریکا مایل بود ویا این قصد و نیت را داشت تا با استفاده از هر وسیله ممکنه دیگر به تضعیف اتحاد جماهیر شوروی بخاطر حفظ سود و منافع خود بپردازد که از آن جمله حذف جمهوری دموکراتیک افغانستان بود حتی اگر هدف و نه راه اندازی یک حمله نظامی در خاک امریکا هم نمی بود ویا که اگر حمله بالای امریکا صورت هم نمیگرفت آنچنانیکه افغانستان هرگز بالای امریکا تجاوز نکرده است؟ باز هم این امریکا بود که به حذف جمهوری دموکراتیک افغانستان پرداخت - با وجودیکه اتحاد جماهیر شوروی ابزارهای برای تولید سلاح های مدرن داشت از جمله سلاح های بازدارنده ای هسته ای در مقابله با تهدید معتبر ایجاد شده توسط ایالات متحده در حمله به اتحاد جماهیر شوروی توسط موشک های هسته ای امریکا برای خود ایالات متحده امریکا چالش بزرگی بود. و آن اینکه در آن صورت اتحاد جماهیر شوروی مجبور میشد که بخاطر جلوگیری و حفاظت از تخریب اتحاد جماهیر شوروی در مقابل امریکا به اقدام بالمثل تلافی جویند و در عین حال محافظت امریکا نیز قابل دقت ایالات متحده بود - پس در این صورت سازمان سیاه (سی آی ای) به روش های غیر متعارف که قبلاً بعنوان بخشی از جنگ های سنتی مورد استفاده قرار گرفته بود؛ مانند تامین نیروهای پروکسی و در عین حال بخاطر نفوذ اقتصادی و فرهنگی بیش از حوزه داخلی امریکا در عرصه ای بین المللی نیز اقدامات لازم را روی دست گرفت.

علاوه بر این؛ جنگ های نیابتی کنترول نظر عامه را امکان پذیر میسازد به این ترتیب دولت ایالات متحده امریکا میتواند که از نظارت عمومی و سوالات مربوط به مجوز قانونی دربراه اندازی جنگ فرار کند، چونکه به شکل از اشکال مخالفان از جمع عموم مردم عملاً تحت کنترول هستند. و لزوم آن دیده نمیشود که بخاطر بره

اندازی جنگ در تحت رهبری ایالات متحده رضایت مردم خواسته شود؛ بویژه هنگامیکه نظامیان یا جنگ طلبان ایالات متحده آمریکا در (پشت صحنه) به اقدامات نظامی دست بکار میشوند مصروفیتها و اقدامات آنها کمتر قابل دید و مشاهده میباید و اما در واقع؛ اعتراضات علیه جنگ در ویتنام در ایالات متحده و در دیگر کشورهای غربی با تجمعات جناحهای گوناگون را همه مشاهده کردند.

و در حالی که تجاوز به رهبری آمریکا در ویتنام تا درجه کمی به نوعی به جنگهای پروکسی مربوط میشد از اینکه جنگ علیه سربازان پیاده نظام آمریکایی صورت میگرفت بسیار شبیه به تجاوز آمریکا به افغانستان در سال (2001) و حمله آمریکا در سال (2003) به عراق بود. در مقابل؛ حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان که در سال (1979) آغاز شد کمتر دیدیم که علیه آن اعتراض صورت گیرد، تاجا یکی حتی مجاهدین از حمایت بخشهای وسیع از نیرویهای چپ غرب نیز برخوردار گردیدند که در سالهای غربی عمده و اصلی غرب علیه حزب مومکراتیک خلق افغانستان خشم و غضب خود را نشان دادند. کمپین تبلیغاتی امپریالیستی که در سالهای بعد؛ در جنگهای تحت رهبری ایالات متحده در لیبی و سوریه تکرار شد این تفاوت را داشت که سالهای اجتماعی در زمان حمله اولیه به افغانستان هنوز به پختگی و به برجستگی و یا به قوام خود نرسیده بودند؛ این موضوع به پرسش بعدی موصول میشود و آن اینکه چرا برخی از نیروهای اجتماعی ارتجاعی در خارج از کشور را جذب میکنند که بسیاری از آنها عقب ماندگی کامل خود را نشان میدهند؟

در افغانستان چنین نیروهایی را در ماموریت سرنگونی دولت مدرن در تحت رهبری (ح د خ ا) بویژه زمانی که آرمانهای ضد مدرنیته آنها با سیاست خارجی آمریکا در تضاد بود مورد استفاده قرار دادند. امروز نیز همین نیروهای محافظه کار فوق پیوسته توسط ایالات متحده آمریکا براریکه قدرت مستقر شده اند. در واقع جنگ طولانی افغانستان شباهت چشمگیر با جنگ طولانی در سوریه را به همراه دارد. موضوع مشترک امپریالیزم ایالات متحده آمریکا با همکاری افراط گرایان سنی خشن در جهت سرنگونی دولت های سکولار، ناسیونالیست؛ و ضد امپریالیست از جمله سوریه و افغانستان که از بلوک شوروی بودند - دولت تحت قیادت (ح د خ ا) با دولت فعلی از مدت ها طولانی در تحت زعامت حزب سوسیالیست عرب (بعث) در سوریه همانند دولت تحت رهبری (ح د خ ا) گام های زیادی برای دستیابی به آزادی ملی، و توسعه اقتصادی برداشته است که عبارت اند از: گرفتن زمین از خانواده های زمیندار و اشراف (که اکثریت آنها مسلمانان سنی بوده در حالیکه مسلمانان شیعه - و بویژه علوی ها بطور سنتی به طبقات پایینتر جامعه متعلق بودند و بعنوان شهروندان درجه دوم به آنها قبل از تاسیس حزب بعث دیده میشد) و توزیع مجدد آن به بی زمین ها یعنی تقسیم اراضی، ملی سازی و پول و عواید بدست آمده از ذخایر نفت و گاز بخاطر

مدرنیزی ساختن کشور به مصرف میرسد دولت همچنان بطور ثابت و باعزم راسخ در فراهم آوری حقوق زنان تلاش بخرج داد و از زنان همه جانبه حمایت کرده است . شایان تذکر است که بعضی از این زمینداران بزرگ و یا این خانواده های اشرافی سوریه همانند همتایان شان در افغانستان به شدت در مقابل اصلاحات دولت سوریه واکنش نشان میدهند و به صفوف اخوان المسلمین می پیوندند که با حمایت سازمان (سی آی ای) اقدامات تروریستی و جنایات دیگر را در هما (Hama) انجام دادند از اینکه درسنگون ساختن دولت **حافظ الاسد** در سال (1982) ناکام ماندند . اختلاف و تفاوت بین این دو مخالفان اعم از دولت های افغانستان و سوریه بیشتر به این واقیعت سر میخورد که از مجاهدین سازمان القاعده ظهور کرد که کاملاً یک موضوع تثبیت شده است و این هر دو از اید یولوژی و هابیت الهام گرفته اند که یکی از حامیان اصلی آنها پادشاهی عربستان سعودی یا خانواده سعود (و همچنین اسرائیل ، قدرت های امپریالیست منطقه و متحد کلیدی آنها ایالات متحده امریکا) است هر دو این گروه ها با گرفتن الهام از وهابیت به شدت مخالف مدرنیسم و توسعه بودند . زیرا آنها بدنبال جاگزین شدن در عوض دولت تحت رهبری (ح د خ ا) در افغانستان و دولت در تحت رهبری (حزب سوسیالیست عرب « بعث ») در سوریه با اندیشه بنیادگرایی سنی ضد شیعه ، الهیات خودکامگی و یا به عباره دیگر به نوع از رژیم های به سبک سعودی بودند .

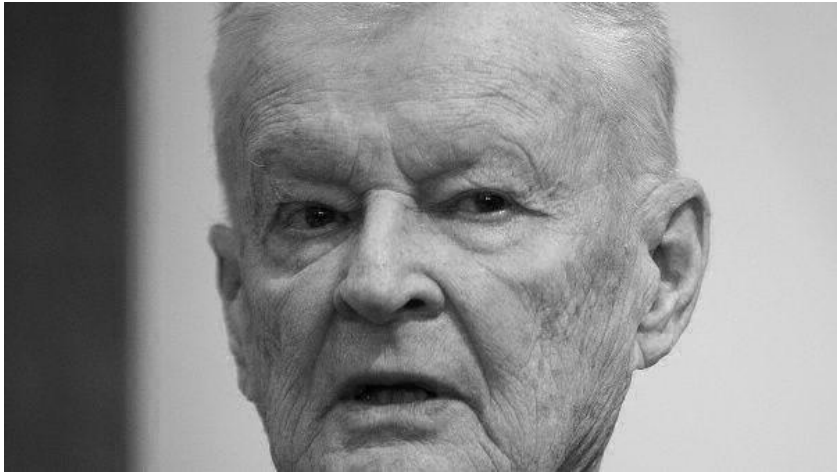
این نیروهای ارتجاعی ابزار مفید در پروژه های ضد کمونیستی تحت نظر (سی آی ای) در مبارزه بخاطر بی ثبات ساختن کشور های مستقل ملی بود با توجه به این که موضوع ضد مدرنیته این گروه ؛ عامل انگیزش در تلاش برای خرابکاری اقتصاد است که منجر به ایجاد محیط مطلوب برای منافع سرمایه امریکا میشود و همچنین به این نیز کمک میکند که این گروه ها از پیش دولت های ناسیونالیست تحت رهبری (ح د خ ا) و دولت تحت زعامت (حزب بعث سوریه) را بعنوان (دشمن بزرگ) خود به رسمیت بشناسند و به اقدامات تروریستی علیه غیر نظامیان دست بکار شوند .

زیگنیو برژینسکی در سال (1998) در مصاحبه اش با لی نوبل ابزرور (Le Novevel Observateur) در پاسخ به سوالی چنین اظهار داشت :

پرسش : آیا شما هم از اینکه بنیادگرایی اسلامی را با تسلیحات و با دادن مشاوره ای برای اجرای اعمال تروریستی در آینده حمایت کرده اید، پیشیمان نیستید؟

برژینسکی : مهمترین چیز برای تاریخ جهان چیست؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ برخی از مسلمانان تشدید شده (تحریک شده) یا آزادی اروپایی مرکزی و پایان جنگ سرد؟

اوبار دیگر روشن می کند که افراط گرایی مذهبی مبارزان و یا جنگجویان مجاهد



زیگنیو برژینسکی

برای واشنگتن موضوع ای نیست؛ زیرا ارزش واقعی در نابود کردن حزب دموکراتیک خلق افغانستان و پایان دادن به نفوذ شوروی در خاور میانه بزرگ است که به ایالات متحده آمریکا فرصت میدهد که براحتی به سرقت و غارت ثروت کشور دسترسی پیدا کند و مداخله امپریالیستی ایالات متحده آمریکا را در افغانستان توجیهی دهد و نیز بخاطر مبهم و نامشخص سازی مفهوم واقعی مبارزان مجاهدین، لزوم آن دیده میشود که مداخله باید با یک کمپین رسانه ای جامع همراه باشد. دولت **ریگان** - به خوبی می داند که رسانه های اصلی آمریکا نفوذ بین المللی دارند - جنگی را ادامه دادند که دولت **کارتر** شروع کرد و آن را فرصتی برای "ارتقاء" جنگ تبلیغاتی داخلی خود دانست، با توجه به این که عموم مردم آمریکا تا هنوز عمدتاً از جنگ ویتنام در آن زمان انتقاد میکنند. بعنوان بخشی از کمپین تبلیغاتی تهاجمی امپریالیستی؛ هر آن کسی که جرات به انتقاد از مجاهدین را در بین عامه مردم داشت و یا اراده میکرد که مجاهدین را انتقاد کند؛ شخصیت او در معرض ترور قرار میگرفت و بطرز عجیبی او را بنام (استالینیست) یا (جاسوس شوروی) و یا هم از طرفداران بشر الاسد چسپ میزدند. همچنانیکه امروز کسانی که در سوریه علیه تروریسم در تحت حمایت ایالات متحده آمریکا سخن توهین آمیز بر لب آورد بر او چسپ های نظیر (جاسوس روسی) یا جاسوس «بشر الاسد» تا په و یا چسپ میزنند. افزون بر آن در اینجا همچنین استراتژی های بازاریابی یا سمبول سازی دقیق وجود دارد که بطور خاص برای اسامه بن لادن و مزدوران مجاهدین از جایکه مجاهدین را بعنوان (جنگجویان انقلابی آزاد) نام گذاشته اند یا که شناختانده شده اند؛ رسانه های غرب همچنین آنها را بگونه ای خیال پردازانه و (Romantic) و عجیب و غریب بعنوان (جنگجویان مقدس) به نمایش میگذاشت یا اشاعه میکرد تا جایکه این مورد یکی از بخش های از تبلیغات لجام گسیختانه ای این رسانه ی غربی شده بود. حتی که مزدوران مزدبگیر مجاهدین در پایان فیلم هالیوود (رامبو سوم)

کارت هدیه مخصوص ویا اختصاصی را به این شرح به مجاهدین دادند { این فیلم به مبارزان شجاع افغانستان اختصاص دارد }- شایان ذکر است که این فیلم خود با تصاویر ویروما نیک ساخته شده که در تصویربرداری مجاهدین افغان را بصفت مبارزان قهرمانان ، اتحاد جماهیر شوروی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را با تصویر کارتونی ؛ خاینان و تباهکاران ظاهر ساخته ویا نشان داده اند و همچنان به این فیلم رامبو این امتیاز را نیز داده اند که ویتنامی ها را بعنوان وحشیان و متجاوزان همچو جنگجویان وحشی در زمان جنگ جهانی دوم در جنگ ویتنام نشان دهد که این خود یک انحراف ظاهری از حقیقت است .

فریبندگی فیلمهای هالیوود از جمله این فیلم با دادن حق امتیاز به مجاهدین افغان بنام (جنگجویان آزاد انقلابی) برای مخاطبان و بینندگان غربی لذت بخش خواهد بود از اینکه این تبلیغات واضح بیشترمانه و گستاخانه ضد شوروی توسط امپریالیسم امریکا موجب جذب میلیون ها بیننده با یکی از بزرگترین کمپین های بازاریابی ویا سمبول سازی فیلم در این برهه زمان میشود. اگرچه نمایش نمادین (فرمولا) فیلم ها به راحتی قابل مصرف میباشد. زیرا که آنها به احساسات تجاوز میکنند و همانگونه که مایکل پارانتی (Michael Parenti) در حقیقت های کثیف بیان میکند: **صنعت سرگرمی صرفاً مردم را به آنچه که میخواهند نمیدهد: شکل دادن به مشغولیت کسانی است که میخواهند** { - (صفحه 111) ؛ **رامبو سوم** نمیتوانست نخستین منتقدان را به خود جلب کند ؛ اما هنوز دومین فیلم تجاری موفق در سری (سلسله) فیلم های **رامبو** بود که در مجموع (189016611) دلار در سیف ویا در بین صندوق دفتر قرارداد داشت تولید فیلم های تبلیغاتی جنگی چیزی جدید نیست بلکه از زمانه های طولانی همچو فیلمها از صنایع یا ساخته های هالیوود است که در فراهم آوری منافع سرمایه داری و امپریالیسم وظیفه ویا تعهد دارد - اما از اینکه فیلم و فیلمبرداری رونق یافته است این فیلم یکی از پرفروشترین فیلم قابل دسترس است که به ارتباط مجاهدین افغان ساخته شده است و از جمله فیلمهای محبوب است که به آسانی یکی از بهترین راه ها (گرچه بدبینانه است) برای توجیه جنگ ؛ حفظ روایت ساخته شده امریکایی و تقویه مبارزه علیه خشونت ؛ علیه شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان است . در حال حاضر خارج از سینما ؛ اخبار سی بی اس (CBS) ؛ از آنجا یکه هوای فیلم جعلی و نادرست است ، بمنظور کمک به ماندگاری این افسانه که مجاهدین مزدور (مبارزان آزادی) (شناخته شده بودند کمک کرد . روزنامه نگاران امریکایی هر یک **پاول فیتزگیرالد** (Paul Fitzgerald) **والیزابت گولد** (Elizabeth Gould) با وجودیکه بگونه قاطعانه علیه اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش متهم شدند این خبر را که در آن کانال های خبری شرکت داشتند به ثبت رساندند - از لحاظ جنگ پروکسی ؛ این ها تنها

برخی از راه‌های بودند که از آن حقیقت ناامید می‌شد که این جنگ در تحت رهبری ایالات متحده آمریکا بود .



کارت هدیه فداکاری مخصوص قسمیکه اصلاً دریا یا ن فیلم رامبو ظاهر شد

نیروهای پروکسی در افغانستان یک پوشش ویا یک درک قابل قبول و مناسبی را ارائه دادند؛ چونکه آنها توجه خود را از این واقعیت بدور ساختند که امپریالیزم ایالات متحده آمریکا عامل اصلی درگیری بوده؛ شورشیان همچنین از روی شیطانیت به اهداف سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، (حدا) و اتحاد جماهیر شوروی کمک کردند درحالیکه اکثر آنها بجای ارتش آمریکا جنگ‌های فزینی را انجام می‌دادند موضوع عمده بطور کلی این است که ایالات متحده آمریکا «رشته‌های از هم گسیخته شده و ترک شده» را باهم متصل ویا باهم یکجا میکند و با استفاده ویا بکارگیری از این نیروهای پروکسی به واشنگتن کمک میکند تا در مورد رابطه خود با چنین گروهایی واکنش پذیری قابل قبولی را ایفا کند. اگر هر یک از این شورشیان به حیث مسوولینی به آن چیزی که با طالبان اتفاق افتاد، باشند ویا آن اتفاقات به اینها بیفتد؛ آیا اینها به آسانی از بین نمیرفتند و آیا میتوانند که با جسارت بیشتری برخورد نمایند و با اعتماد باقی بمانند؟ ویا با افراد با صلاحیت بیشتری جاگزین نمیشوند و در عین حال سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بدون تردید و شک و شبهه به پیش میرفت؟ لذا باند‌های جنایی و نیروهای شبه نظامی به این ترتیب ابزار و ایده‌آل برای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است؛ که با حاکمیت جنگ سالاران در افغانستان، بی‌ثباتی (آسیب‌رسانی به زیرساخت‌ها، انزوای صنعتی و سقوط جامعه) پس از فروپاشی «حدا» دنبال شد؛ سطح زندگی مردم افغانستان به سرعت کاهش یافت و منجر به مهاجرت کتلوی افغان‌ها شد. کشور در اثر مداخله مستقیم نظامی آمریکا که در سال (2001) صورت گرفت دستخوش ناملایمت‌ها و هرچه بیشتر آسیب پذیر شد.

که در نهایت امر این همه بدبختی‌ها حاصل عمل نابکار و شیطانی **زبگنیو برژینسکی**

پدرخوانده انقلاب رنگی و جنگ های پروکسی و معماری مجاهدین است. بعدها و یا اخیراً **برژینسکی** شخصیت اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و شخصیت بسیار تاثیرگذار در شورای روابط خارجی آمریکا بود؛ گرچه که این دیپلمات لهستانی و آمریکایی و متخصص علوم سیاسی دیگر مشاوری امنیت ملی تحت ریاست **رونالد ریگان** نبود؛ اما همچنان نقش برجسته ای در اجرای اهداف سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در حمایت از انحصار جهانی و اشنگتن دارد. استراتژی توشیح شده ایدئولوژی جنگ سرد لیبرال مورد استفاده سازمان (سی آی ای) برای بی ثبات کردن و تحمیل تغییر رژیم به کشورهای است که دولت های شان بطور جدی علیه و اشنگتن مقاومت میکنند. چنین میراثی از **برژینسکی** است. که استراتژی آن برای تامین نیروهایی ارتجاعی ضد دولتی بخاطر تحریک و براه اندازی هرج و مرج و بی ثباتی است در حالیکه آنها را بعنوان (مبارزان آزادی) ترویج و اشاعه میکنند و یا لقب میدهند؛ مجاهدینی که در حال حاضر یکی از قدیمیترین و عمده ترین همراهان امپریالیزم آمریکا هستند.

مبارزات تبلیغاتی پر خاشاکرانه که مجاهدین مزدور را بعنوان (جنگجویان آزادی) ارتقا داده اند؛ توانستند از تجاوز شان علیه جمهوری دموکراتیک کنونی افغانستان حمایت چپ غرب را که قبلاً با جنگ ویتنام مخالف بودند بدست آوردند. این امر از طریق استفاده از برنامه های (قدرت پروکسی) سازمان (سی آی ای) بود زیرا نظریه ایده چپ نیز باید در فرایند انجام سیاست خارجی ایالات متحده بخاطر مداخله و کنترل دستکاری شود. **برژینسکی** این هنر را برای هدف قرار دادن روشنفکران و جوانان تحت تاثیر قرار داده است؛ تا آنها را از سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و ادار به حمایت کند و تعداد قابل توجهی از مردم را به حمایت از جنگ های تحت رهبری ایالات متحده گمراه کرده است.

پول تمویل شده توسط سازمان سیاه (سی آی ای) بمنظور پیشبرد برنامه های آن سازمان در ضدیت با اتحاد جماهیر شوروی در محوطه پوهنتون هامورده استفاده قرار داده میشود؛ تا آنکه فعالان چپگرای افراطی و محصلین (و همچنین هنرمندان و نویسندگان) را برای کمک به گسترش تبلیغات امپریالیستی در زبان مبهم «چپ» و «انسان دوستانه» «عدالت اجتماعی»؛ «اندیشه آزاد» درخواست تجدید نظر طلبی بسیج کند. بادر نظر داشت این اصل پوهنتون های غربی و اما بویژه پوهنتونهای آمریکایی به تدریس بعد مدرنیزی (post modernist)؛ و به تدریس «نظریه ویا تیوری ستم» و یا به تدریس «نظریه امتیاز» به دانش آموزان بگونه پیوسته پرداخته اند که اساساً این همه تیوری ها در ضدیت با ما رکسیزم و علم و دانش است-مهمتر از همه که این نفوذ پس مدرن بمنظور از بین بردن مبارزات طبقاتی؛ کمک به هدایت هر نوع همبستگی به دور از مبارزات ضد امپریالیستی و تضعیف خصومت های شدید در برابر اتحاد جماهیر شوروی در میان

دانشجویان و هرکسی که دارای اندیشه چپ است بوده است. از این رو پدیده سیاست های هویتی طاعونی را که امروز غرب پیوسته آنرا ترک میکند؛ قدرت خود را تا سال (1970) بطور موثری تحریک میکند نه تنها این بلکه همان طور که گاوین (Gowans) در کتاب خود اشاره میکند؛ **پا تریوت « وطن پرستی»**، **خیانت و امپراتوری**؛ داستان مبارزه کره برای آزادی.

ایالات متحده آمریکا دانشگران و یا ماهران با استعداد پوهنتونی را از خارج کشور به استخدام میگیرد و ایدئولوژی امپریالیستی ایالات متحده و ارزش های آن را در این ماهران از خارج وارد شده تزریق میکند و بعداً آنها را در کشورهای شان با مدارک تحصیلی بلند در موقیعت های مهم سیاسی قرار میدهد به این ترتیب؛ اهداف امپریالیستی ایالات متحده آمریکا را در کشورهای دیگر بطور غیر مستقیم در سیاست های آن کشورها توسط همین تحصیل کرده ها پیاده میکند (صفحات «52» و «53» کتاب).

بنا بر این ما آنس ها و اتاق تنویر نظیر بنیاد «موقوفه» ملی برای دموکراسی (National Endowment for Democracy = NED) داریم که مطالبات و یا درخواست های علمی دارد و فعالانه در انتخابات کشورهای خارجی دخالت میکند یعنی در کشورهای که در آنجا اهداف سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا مطمح نظر باشد. این نهاد و یا این بنیاد در سال (1983) توسط **ریگان** و بگونه مستقیم توسط سازمان (سی آی ای) اداره میشد و اکنون اداره میشود. این سازمان همچنان در بسیج کودتاها و دراز بین بردن مخالفان در پروژه های تغییر رژیم تحت رهبری ایالات متحده آمریکا نیز فعالیت دارد، مانند تلاش مواجهه به شکست این سازمان در سال (2002) در براندازی **هوگو چاویز (Hugo Chavez)** در ونزوئلا و همچنین کمک به ایجاد مبارزات تهاجمی رسانه ای که مردم را هدف قرار میدهند یعنی بخاطر تخدیر اذهان عامه. نمونه دیگری از این (قدرت نرم) تکنیک بسیج «مخالفان» و حمایت از آنها توسط آمریکا در کشورها با این هدف که تعداد از مدارس بنیادگرایی اسلامی اهل سنت (مدارس مذهبی) توسط سازمان سیاه آماده و تدارک میشود و ذریعه مبلغان وهابی از عربستان سعودی برای تنظیم فعالیت های شان در افغانستان اقدامات لازم را سر و صورت میدهند. که تعداد همچو مدارس در طول دهه (1980) بیشتر افزایش یافت یعنی که در طی همین دهه تعداد این مدارس به بیش از (39000) باب رسیده است. موسسات آموزشی دولتی افغانستان قبل از سقوط کابل در سال (1992) عمدتاً سکولار بود؛ اما این مدارس اکنون صریحاً مخالف افکار روشن و ایدئولوژی معاصر مترقی اند و به محل یا به مدارس شستشوی مغزی مورد استفاده قرار گرفته است و عمدتاً در تحت عملیات روان شناختی و یا (عملیات روانی) سازمان سیا (سی آی ای) بوده که هدف این سازمان تقسیم جوانان افغان و از حالت بسیج بیرون آوردن نسل جوان در برابر امپراتوری امپریالیسم است؛ تاکه آنها در برابر امپریالیزم آمریکا در پهلوی پیروان (ح د خ ا) به

مقاومت ملی نه پردازند .

اعضای بنیاد نگذار بنیاد ملی برای دموکراسی (NED) شامل ایدیولوگهای جنگ سرد بودند از جمله **برژینسکی** و همچنین **تروتسکیست ها** که بی حد و حصری به بدنام سازی ولکه دار سازی اتحاد جماهیر شوروی پرداختند و از هیچ تلاشی در این زمینه دریغ نکردند ؛ این نوع فعالیت که عمدتاً از دستور کار این نهاد بود اجندا و اهداف این بنیاد توسط **برژینسکی** ارائه شد و آن اینکه امریکا هنرمندان ، فعالان ، محصلان و دانشگاهیان و نویسندگان خود را به عنوان «چپگرایان رادیکال» معرفی کرد و به آنها وظیفه سپرد که به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای که با اتحاد جماهیر شوروی درهم آهنگی اند به تهمت زنی پردازند و در بدنام ساختن شوروی و متحدانش لحظه ای فرو گذاشت نکنند . که تمام بخش از این روند مطیع کردن آنها به این امر بود تا که آنها اساسات بازار آزاد مطرح شده امریکا را بپذیرند و در جهت ترویج و انطباق اهداف آن بازار آزاد تلاش بخرچ دهند و با برژینسکی همنا شوند که او هنر را برای تشویق سیاست های پست مدرنیسم (post modernism) و هویت سیاسی را در میان چپ غرب مواجه به تضعیف میکرد . لذا ایالات متحده امریکا نه تنها توان نظامی و اقتصادی خود را بروی آن داشت ؛ بلکه ابزارهای ایدیولوژیک بسیار پیچیده ای را در کمک کردن به بالا بردن تبلیغات جنگ نیز بکار می برد و یا میتواند که از عهده آن بدر شود .

این طرح های "قدرت نرم" در خنثی کردن خشونت امپریالیسم ایالات متحده و همچنین پنهان کردن استثمار ملت های فقیر بسیار موثر است . بازاریابی و یا سمبول سازی مجاهدین مزدور به عنوان "جنگجویان صلح" در حالی که فریب دادن PDPA و اشاره به کمک شوروی به عنوان "تهاجم" یا "تجاوز" مشخص شد، آغاز استفاده منظم از دلایل "بشر دوستانه" برای مداخلات امپریالیستی بود . که در نتیجه جنگ سرد علیه افغانستان به عنوان الگو برای پروژه های تغییر رژیم تحت رهبری « ناتو» علیه یوگسلاوی، لیبی و سوریه دیده می شود، که نه تنها شامل استفاده از نیروهای پروکسی تحت حمایت ایالات متحده بلکه همچنین پیشنهادهای "بشر دوستانه" است که در مبارزات تبلیغاتی تهاجمی علیه کشورهای هدفمند بکار گرفته شد . با این حال، تا سال «2002»، نماینده امریکا در سازمان ملل متحد (Samantha Powers) و همچنین چند نماینده وابسته به ایالات متحده، سازمان ملل را وادار به رسمیت شناختن دکترین "مسئولیت محافظت" (R2P) در منشور کرد - که در تناقض مستقیم با قانون است و آن اینکه نقض حاکمیت ملی را به عنوان یک جرم شناختن است . با این دکترین (R2P) از روز (24) مارس تا (10) ژوئن (1999) بصورت غیرمجاز برای (78) روز ناوبری هوایی امریکا به بمب گذاری علیه یوگسلاوی پرداخت و اگرچه قصد و یا برنامه ریزی برای از بین بردن یوگسلاوی تا سال (1984) ادامه داشت که البته تا آن هنگام یعنی تا دهه

(1990)؛ «ناتو» بطور آشکار دست به مداخله علیه یوگسلاویا نزده بود اما مداخله برهنه و آشکار «ناتو» توأم با حمایت و تمویل مالی در حمایت از نیروهای شبه نظامی جداگانه در بوسنی طی سالهای (1994) - (1995) شروع میشود. که پس از آن یعنی در سال (1999) یوگسلاویا به ولایت های صربستان و کوزوو تجزیه و بالکانیز (balkanize) میگردد علاوه بر استفاده از گروه های تروریستی و شبه نظامی به عنوان نیروهای پروکسی که آموزش و تا مین مالی سازمان سیا را دریافت کرده بودند، یکی دیگر از ویژگی های کلیدی این مداخله "بشردوستانه"، مبارزات در حال وقوع شیطانی علیه صرب ها بود که در مرکز تبلیغ رسانه های غربی قرار داشتند جنگ برخی از جنبه های شدید این کمپین های شیطانی - که معادل لعن و نفرت بودند - ادعا داشتند که صرب ها "مرتکب قتل عام" علیه آلبانیایی های قومی شدند. کمپین بمبگذاری «ناتو» غیرقانونی بود زیرا هیچ گونه تأیید یا حمایت از شورای امنیت سازمان ملل متحد به آن داده نشد.

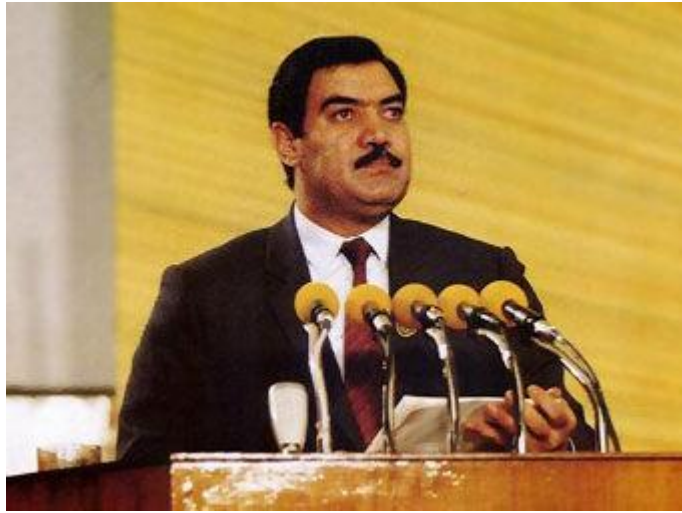
یکبار دیگر با یاد اذعان کرد که **بریزینسکی** در طول مبارزات ضد یوگوسلاویا در تحت رهبری ایالات متحده آمریکا مشاور امنیت ملی آمریکا بود. اما او همچنان به نقوذ اقتدار خود بعنوان عضو شورای روابط خارجی آمریکا که یک سازمان خصوصی و تحلیلگر از اتاق های تنویر مربوط به والستریت است ادامه داد. شورای روابط خارجی با سازمانهای غیر دولتی با نفوذ بسیار مواجهه و یا درهم بافته و پیچیده اند که اساساً سخنرانان تبلیغاتی سیاست خارجی آمریکا در مورد جنایاتی که ادعا شده توسط کشورهای که ذریعه امپریالیزم ایالات متحده آمریکا مرتکب شده اند ساخته شده است واضح است که تجاوز امپریالیستی ایالات متحده آمریکا بغرض با نابودی جمهوری دموکراتیک و اکنون افغانستان و نه انحلال اتحاد جماهیر شوروی پایان نیافت. سال های پس از جنگ سرد؛ تلاش های امپریالیزم آمریکا برای توسعه کسب حوزه های بیشتر از نفوذ و تسلط اش در جهان بود و این تلاش ها شامل در تحت نفوذ قراردادن کشورهای از بلوک نظامی وارسا بود. از میان برداشتن و یا از بین بردن یوگسلاویا بشکل ظاهری کوبیدن (میخ اخی برت بوت) کشورهای دراروپای شرقی در تحت ساحه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بود.



ببرک «کارمل» رئیس جمهور سابق افغانستان و لیونید بریژنیف «رهبر سابق» اتحاد جماهیر شوروی. کارمل در همان زمان یعنی در ماه دسمبر سال (1979) که «ح د خ ا» از اتحاد جماهیر شوروی خواست که مسکو به خاطر در تحت محاصره قرار نگرفتن افغانستان در چنگال مخالفین مداخله نظامی کند؛ قدرت را تصرف کرد

تخریب و بعداً انحلال ویا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تنها به این مفهوم ویا هدف بود که درجهان شرایط برای هژمونی ایالات متحده امریکا مساعد شود؛ چونکه اتحاد جماهیر شوروی تا سال (1986) مانع بزرگ برای دسترسی امریکا به هژمونی اش درجهان بود تا جایکه از دخالت نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان وهم چنین در آسیای میانه جلوگیری میکرد؛ خروج نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان بصورت فوری و آنی باعث سقوط کابل نشد. چراکه نیروهای نظامی تحت نظر حزب دموکراتیک خلق افغانستان همچنان به مبارزه شان برای حفظ حاکمیت سه سال دیگر مبارزه کردند؛ تصمیمگیری **میخایل گرباچف** مبنی بر خروج سربازان اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان برای سال های چندی هرگز تاثیر مخربی بجا نگذاشت و افغانستان پیوسته همچنان کمک های قابل ملاحظه از اتحاد جماهیر شوروی دریافت میکرد تا جایکه بعضی از مشاورین نظامی اتحاد جماهیر شوروی (ولی باتعداد محدود) در افغانستان همچنان باقی مانده بودند، علیرغم مشکلات شدید ولی توام با روحیه ای نسبتاً بالا در این کشور که این امر حد اقل به دولت اجازه داد که کشور را از سقوط فوری و سریع نگهدارد. در حالیکه انتظارات ایالات متحده امریکا و سازمان سیا (سی آی ای) و **جورج دبلیو بوش** چنین بود که دولت تحت زعامت **دوکتور نجیب الله** به محض خروج نیروی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان سقوط خواهد کرد. اما آنچه که به ارتش جمهوری دموکراتیک افغانستان آسیب رساند زمانی بود که اتحاد جماهیر شوروی در سال (1991) برچیده شد. یعنی به محض اینکه در شوروی فروپاشی اتفاق افتاد و **بوریس یلسین** (با حمایت ایالات متحده امریکا) بعنوان رئیس جمهور روسیه براریکه قدرت آورده شد کمک های

شوروی به نیروهای نظامی و به دولت در تحت زعامت **دوکتور نجیب الله** قطع گردید.



دوکتور نجیب الله

که برای این اصل نیروهای دولتی افغانستان دیگر قادر نباشند که برای مدت طولانی بر سر قدرت باقی بمانند. تا جاییکه از هنگام تجاوز نظامی ایالات متحده آمریکا تا هنوز این کشور وضعیت غیرثابت و بیثبات جیوپولیتیکی ندارد. و از همان زمان بعنوان دولت شکست خورده و به شدت به یک کشور فقیر نشین تبدیل شده است. و کنون این کشور به عرصه ویا سرزمین تمرین برای گروه های تروریستی مانند داعش و القاعده درآمده است و همچنان به میدان جنگ بین قهرمانان و جنگ سالاران که رقیب یکدیگر اند مبدل شده است. که شامل طالبان سرنگون شده و دولت دست نشاندۀ ایالات متحده آمریکا یعنی دولت موجود.

آنطوریکه از آن در فوق نیز یاد کردیم؛ «تله افغان» بخودی خود منجر به انهدام و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نشد؛ **برژینسکی** در همین مصاحبه خود که با ژانزس لی نوبل ابزرواتور (Le Novel Observateur) انجام میداد در پاسخ به یک سوال در مورد جابجا کردن ویاتنظیم نمودن ویا گذاشتن این دام «تله» گفت:

سوال: با وجود این خطر؛ آیا شما طرفدار این اقدام مخفی بودید یا شاید که شما خودتان در ارتزوی این جنگ شوروی بودید که آن را ازمایش ویا امتحان کنید؟ ویا که بدنبال آن بودید؟

{ برژینسکی } این کاملاً اینطور نیست! ما روش ها را برای مداخله کردن فشار نمیدادیم ولی آنچه که ما انجام دادیم این بود که ما آگاهانه احتمال مداخله را افزایش دادیم.

همسان ویا به همین ترتیب که روسیه با کوبا و سوریه اتحاد و همبستگی داشت با

جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز مناسبات همجواری حسنه و همبستگی خوبی داشت که با در نظر داشت ؛ این اتحاد و همبستگی کمک های مشترک متقابل بین هر دو کشور بود ؛ پاسخ دادن صریح به درخواست کابل برای کمک توسط مسکو انتخاب ژرف و آگاهانه ای بود و همین امر چنین اتفاق افتاد که اکثریت افغان ها از همچو کمک بموقع استقبال کردند . با وجود هرگونه خطاها و اشتباهاتی که لیونید بریژنف جنرال سکرتر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان مرتکب آن شد که سزاوار یک مقدار انتقادات نیز است ولی (گنجایش تفصیل همچو اشتباهات او در این مقاله مقدور نیست) . تصمیم (1979) برای دخالت توسط اتحاد جماهیر شوروی در برابر تجاوز احتمالی امپریالیزم امریکا به نمایندگی از افغانستان تنها یک اشتباه نبود . این درست است که مداخلات اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا هر دو مداخله نظامی بود اما تفاوت اصلی در این مداخلات چنین است : که ایالات متحده امریکا از نیروهای ارتجاعی حمایت کرد تا که به سلطه استعماری خود نایل آید و با در نظر داشت همین اصل ایالات متحده امریکا به ارتباط حاکمیت افغانستان تمام موازین قبول شده بین المللی را اشکاراً نقض کرد . همچنین میتوان در نظر بگیرید که افغانستان در (1973) تنها شش سال قبل از آغاز جنگ دولت شاهی و یا سلطنتی بود و داشت که این کشور به سرعت به صنعتی شدن و نوسازی حرکت کند ؛ اما زمان زیادی برای توسعه کامل دفاع نظامی خود تا سال (1979) نداشت .



میخایل گریباچف جایزه صلح نوبل را از جورج اچ بوش در (15) ماه اکتوبر سال (1990) می پذیرد که اکثر روس ها این ژست را بعنوان خیانت تلقی کردند؛ چونکه این جایزه مفهوم تسلیمی گریباچف را در برابر سیاست خارجی و اقتصادی امپریالیزم امریکا دانستند.

مروری بر جنایات جنگی تاریخی ایالات متحده امریکا :

سواپی از این شاید دقیقتر باشد که اگر بگوییم : که اتحاد جماهیر شوروی به علت تعدادی از عوامل زیدخل به تدریج از بین می رود ؛ یعنی تعداد از عوامل زیدخل به تدریج موجب فروپاشی شوروی شد. و آن اینکه ایالات متحده در طول سالها به اقدامات تدریجی

دوامدار درسیاست خا رچی خود بخا طر تضعیف اتحا د جما هیر شوروی پرداخت؛ بویژه بعد از درگذشت **بریشنف** و **یوری اندروپوف** (Yuri Andropov)؛ آنچه که **گوربا چف** در طی حملات مجاهیدین در تحت رهبری و کمک ایالات متحده امریکا علیه افغانستان پاسخ داد؛ قطعاً موجب تجدید شرایطی شد که منجر به انحلال آن کشور شد و از جانب دیگر بعد از مرگ **بریشنف** و **اندروپوف**، اقتصاد جما هیر شوروی نا بود شد و در سال (1980) این اقتصاد رهبری شده مبدل به اقتصاد لیبرال شد؛ نه تنها که این بلکه اداره **ریگان**؛ مسابقه تسلیحاتی را از وقتیکه آنها دیتانت را از نظر دور ساختند یا پشت پا زدند تشدید کرد، دیتانتی که در اواسط دهه (1970) ساخته شد و یا داخل پالیسی جهانی شده بود-حتی قبل از اتحاندسیاست سختگیرانه ای «ریگان»؛ صحبت ها و لفاظی های سخت و انفجاری و یا بمباردی در مقابل اتحاد جما هیر شوروی تشدید شد. اتحاد جما هیر شوروی در اواخر سال (1970) دست به نشان دادن اختلال در مسابقات تسلیحاتی خود زد؛ بهر حال به رغم فشار های اقتصادی در طول شدت جنگ؛ عملیات های مشترک سازماندهی شده بین ارتش شوروی و ارتش افغانستان؛ موفقیت بزرگی را در برابر مجاهیدین بدست داد که موجب کشته شدن و فرار زیاد از مجاهیدین به پاکستان شد - بنا بر این اشتباه محض است که بگویم که دخالت در افغانستان به نمایندگی از مردم افغانستان توسط شوروی صورت گرفت.

در یک تلاش توأم با اشتباه و در نهایت شکست خورده بخاطر تحریک در چرخه میزان اقتصاد شوروی؛ **گوربا چف** با صرف نظر کردن از حمایت نظامی به متحدان و تعهد همکاری با ایالات متحده امریکا بخاطر تامین ویا اعاده (صلح) و یا یان دادن به جنگ سرد کنار آمد؛ هنگامیکه او نیولیرالیزم را پذیرفت و اجازه داد که دروازه های اتحاد جما هیر شوروی بروی اقتصاد سرمایه داری تحت سلطه ایالات متحده بازگردد که به اینصورت اقتصاد شوروی سقوط کرد و تاثیرات آن توسط متحدین اتحاد جما هیر شوروی احساس شد؛ یا به عباره دیگر این امر به امپریالیزم امریکا بخاطر سرکوب شدن شوروی شرایط را آماده ساخت که منجر به نتایج فاجعه بار نه تنها در افغانستان بلکه در چندین کشور های دیگر متحد شوروی شد. از جمله تخریب یوگسلاوی؛ عراق در هردو جنگ و حمله توسط «ناتو» به لیبی در سال (2011)؛ همچنان اعضای پیمان ورشکست شده اروپایی شرقی (وارسا) دیگر قادر به مقابله با انقلاب های رنگی امریکا نبودند که بعضی از آنها در نهایت امر بعنوان اعضای (ناتو) در آن پیمان جذب شدند مانند که چکسلواکیا که بدو کشور (جمهوری چک و سلواکی) تجزیه شدند، ایالات متحده امریکا بدون روسیه شوروی برای کنترل آن توانست به مدت دو دهه یک سری از تجاوزات غیرمنتظره را راه اندازی کند. **گوربا چف** با در نظر داشت دلیل بر تصمیم خود برای خروج از مسابقه تسلیحاتی بطور کامل به تلاش های بیهوده خود بغرض تبدیل اتحاد جما هیر شوروی به یک دموکراسی اجتماعی مشا به دموکراسی کشورهای

سکاندیناوی پرداخت.. **گرباچف** ارتش روسیه را از مبارزه با کارایی وبا کیفیت اش محروم ساخت و بودجه نظامی دفاعی شوروی را بعد کافی کاهش داد که این امر موجب از بین رفتن و تخلیه بعضی از جزو تانک های اردوی شوروی شد- نه تنها این ؛ بلکه دادن این امتیازات دیپلماتیک و نظامی که به ایالات متحده امریکا از طرف **گرباچف** عطا گردید به شوروی کدام سودی نه بخشید در نتیجه بحران اقتصادی در روسیه در طول زمامداری **بوریس یلتسین** ویا بهتر است که گفته شود در طول سالهای اقتدار ویا زمامداری **یلتسین وگرباچف** بمثابه دوخاین و عامل غربی کمک بیشتری به سقوط اتحاد جماهیر شوروی کرد. در سال های اخیر؛ تلاش برای ارزیابی اقدامات **گرباچف** در مورد افغانستان انجام داده شده است که این ارزیابی ها شامل پیشگیری و تجدید نظر در قطعنامه ای است که وی یعنی **گرباچف** پیشنهاد داد که مداخله اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان شرم آور و لکه ای ننگین با یاد شمرده شود .

بطور خلاصه میتوان گفت که جنگ افغانستان ویا که «تله افغان» باعث نابود شدن اتحاد جماهیر شوروی نشده است ؛ حتی که اگر هزینه های زیادی نظامی را نیز نیاز میداشت . پس اگر دقیقتر گفته شود ؛ تصمیمگیری **گرباچف** وکنار رفتن با عجله از اقتصاد برنامه ریزی شده یا از اقتصاد رهبری شده اتحاد جماهیر شوروی به نفع بازار آزاد ویا لیبرال برای آنکه ایالات متحده را تسکین دهد ویا که آرام سازد ؛ بود و او یعنی **گرباچف** همچنین فریب وعده های نادرست مبنی بر اینکه (ناتو) نفوذ خود را بطرف کشورهای اروپای شرقی گسترش نمیدهد خورد . پس اگر یک (تله) واقعی وجود داشته باشد همین (تله) بود که **گرباچف** بشکل درست آن دست مداخله گر امپریالیزم ایالات متحده را با زگذاشت وبادر نظر داشت این اصل اتحاد جماهیر شوروی در نهایت امر ضربه ای ویرانگر ایا نه ای از ایالات متحده بدست آورد نه از یک ملت کوچک وخورده همچو افغانستان که بیشتر از اثرات این رویداد های گذشته رنج می برد . برای سالهای زیادی اما بخصوص از زمان پایان جنگ جهانی دوم ؛ ایالات متحده امریکا تلاش های بی وقفه برای تضعیف اتحاد جماهیر شوروی کرد وافزون بر جنگ (جنگ روانی) که از طریق تبلیغات تهاجمی و تهدیدات نظامی بر علیه شوروی انجام داد؛ فشاری بر اقتصاد شوروی نیز افزون شد با وجودیکه این کشور به پیشرفت های چشمگیری از گذشته ها رسیده بود. اما با آنهم اقتصاد شوروی در مقایسه با نرخ ورشد اقتصاد ایالات متحده عقب بود . بنا بر این بمنظور هماهنگی با «ناتو» اتحاد شوروی دیگر انتخابی زیادی نداشت ویا متوسل به کدام اقدامی نمیتواند شود که میوانست فیصدی زیادی از تولید ناخالص داخلی خود را بخاطر دفاع از متحدان خود در ارتش هزینه کند تا که بتواند مصارفات جنبش های رهای بخش ملی را در جهان سوم در رد تهدیدات ایالات متحده متحمل شود . با آنهم که اگر پول زیادی در بخش نظامی صرف نشد ولی اغلباً بروز آن خیلی زود هنگام اتفاق افتاد اما در نهایت این همه

تلاش های نصب شده توسط ایالات متحده شرایط پیش بینی نشده را ایجاد کرد که منجر به تقویت امپریالیزم امریکا شد تا جاییکه رهبری آن تحت نظر **گربا چف** دائماً در حال قضاوت است به رغم اینکه در مقابل تهاجم واکنش قوی نشان میداد به عمل انعطاف پذیری مبادرت ورزید.

لازم به تذکر است که جنگ جهانی دوم تاثیر ژرفی بر رهبری شوروی از **جوزف ستالین (Joseph Stalin)** تا **گربا چف** داشت. زیرا اگرچه که ارتش سرخ در پی شکست نازی ها پیروز شد و اما این پیروزی شوروی بر نازی ها تاثیرات ویرانگر بر اقتصاد شوروی نیز گذاشت که اختلالات آن تخریب وسیع تا هنوز که هنوز است اقتصاد شوروی را تحت فشارهای باور نکردنی قرار داده و به زمان نیاز است تا اقتصاد شوروی بهبود یابد. در عین زمان موقعیت جغرافیایی مناسب ایالات متحده امریکا این کشور را از هرگونه آسیب و ویرانگرایی های مشابه و لطمه زنی های زیر ساختی که در اروپا و آسیا بوقوع پیوست و یا رخ داد در امن و مصونیت نگهداشته است. که بعنوان یک دستاورد از جنگ جهانی دوم اقتصاد این کشور را بیشتر توانمند و یا سریعاً بهبود بخشید و زمان کافی را برای توسعه دلار امریکا بعنوان ارز بین المللی و توسط آنرا بر جهان داد؛ افزون بر آن؛ ایالات متحده امریکا تا سال (1944) دو سوم ذخایر طلای جهانی را در کمک به پیشتیوانه دلار خود با وجودیکه مقادیر زیاد طلا را نیز از دست داد از آن خود کرد که هنوز هم میتواند با حمایت از سیستم فیات (پول بی پیشتیوانه یا پول اعتباری) برتری دلار را با وجود صدمات که در طول جنگ جهانی دوم بار آمد حفظ کند. این برای همه ممکن قابل فهم باشد که اتحاد جماهیر شوروی میخواست که از وقوع یک جنگ جهانی دیگر اجتناب کند و به همین دلیل بود که اتحاد جماهیر شوروی تلاش های چندی بغرض دستیابی به نوعی دیپلماسی با ایالات متحده (قبل از اینکه **گربا چف** تسلیم شود) انجام داد و در عین حال این نیز قابل فهم است که شوروی دفاع نظامی از خود را نیز باید در نظر میداشت و آنهم بخاطر دفع تهدید از یک جنگ هسته ای از جانب ایالات متحده امریکا که وقوع آن نسبت به حمله و تجاوز نظامی نازی ها علیه شوروی آن زمانیکه هیتلر سلاح هستوی نداشت فاجعه بار بوده میتوانست. این بخش از شاهکار امپریالیزم امریکا بود که توانست در نهایت تحت تاثیر امپریالیزم بریتانیا، فرانسه، آلمان و جاپان قرار گیرد که **بریشینسکی** در کتاب اش در تحت عنوان (**شطرنج بزرگ**)- تفوق جیوستراتژیک امپریالیزم امریکا را که یک نظام بی نظیر ویا که تا کنون موثرترین دستاورد جهانی بوده است دارد و به ایالات متحده اجازه میدهد تا نیروهای نظامی خود را در مسافت دور دست ویا در فاصله های طولانی در هر جای که بخواهد مستقر سازد و به اینصورت میتواند که سلطه جهانی خود را تحمیل کند و آنچه که امپراتوری امریکا را از امپراتوری جاپان، امپراتوری بریتانیا، و دیگر امپراتوریهای اروپایی متمایز میکند همین است که یکی از پایه های

ایدیولوژی آن سلسله مراتب بین‌المللی ملت‌های اجتماعی است و نه برتری قومی و تفاوت‌ها نژادی که در دیگر امپراتوری‌ها مطرح نظر بود- این بدان معنی است که در این امپراتوری نه تنها که انعطاف‌پذیری در نظر گرفته می‌شود بلکه همچنین توانایی بیشتری برای برتری و تفوق آن در سطح جهانی میسر می‌گردد، گروه‌های و هابیت و سلفی که توسط سازمان (سی‌آی‌ای) ایجاد و یا تاکنون در تحت حمایت آن سازمان است بیشتر به آسیای میانه و خاورمیانه متوسل شدند تا در جبهه متحد مشترک و گسترده‌ای ضد امپریالیزم به ایجاد اختلافات قومی و تقویت فرقه‌گرایی دست بکار شوند که نمونه‌ای از تقسیم و تسخیر مردم و یک سنت از امپراتوری‌های قدیمی است. و اما در این زمان با در نظر داشت ویژه‌گی‌های نیولیبرالیزم در مقایسه با آن سنت‌های امپراتوری‌های قدیمی استثناءات چندی موجود است.

بنا بر این مجاهدین علیه افغان‌نستان نباید به راحتی بعنوان (تله‌افغانی) فکر شود و یا که جا زده شود بلکه باید بعنوان مطیع و فرمانبرداران غارتگر ایالات متحده آمریکا برای چور و چپاول در غرب و در آسیای مرکزی بماند به یک نقطه مهم (تا جای همچنان بیشتر بدبینانه) در شکل دادن به سیاست خارجی آمریکا در ارتباط به منطقه برای سال‌های زیادی در آینده پنداشته شود؛ این همکاری استراتژیک توأم با حکومت مطلق العنان عربستان سعودی است که بعنوان ناظر در تحفظ از سود شرکت‌های نفتی آمریکا عمل میکند و بطور گسترده‌ای به حفظ قدرت‌های غربی در خرد و پارچه‌کردن مقاومت عرب سکولار و مقاومت ملی کشورها در آسیای مرکزی که علیه امپریالیزم غرب هستند کمک میکند. دولت سلطنتی سعودی در سال (2011) در سوریه برای کمک و یا به تحقق دستور و یا فرمول مکرر تامین مالی و مسلح ساختن به اصطلاح (شورشیان معتدل) در تلاش برای بی‌ثبات ساختن کشور سوریه خدمت چشمگیری را انجام داد است و یک بار دیگر از طرق دولت ایالات متحده آمریکا دعوت شد که دولت سعودی کما بی سابقه شورشیان معتدل را به همان هدف قبلی با اتخاذ اقدامات اخیر خود در مقابل پالیسی روسیه در سوریه حمایت کند.

جنگ سرد 2.0؟ برتری ایالات متحده آمریکا در راه است:

هستری (هیجان و یا تشنج عصبی) ضد روسیه یادآور تبلیغات تهاجمی ضد شوروی دوران جنگ سرد است. در حالیکه ضد کمونیزم موضوع اصلی امروز نیست. و آن یک چیزی که باقی می‌ماند واقعیت این است که امپراتوری ایالات متحده (یکبار دیگر) بامسابقه و یا چالش‌های بزرگی تا موقعیت آن در جهان مواجه است. و نباید فراموش کرد که روسیه پس از پایان زمامداری **بوریس یلتسن**، در تحت رهبری **ولادیمیر پوتین**، رشد و نرخ اقتصاد روسیه در نهایت امر بهبود قابل ملاحظه یافت و به سوی یک اقتصاد مقاوم‌تری (اشاره به یک سیستم اقتصادی تحت نظارت دولت

از اقتصاد بازار است **تفصیل توسط این قلم**) بیشتر در حرکت افتاد و همه بالاتر از اینکه از چین و چروک (التوا) و یا از حصار (نا تو) و از روبرو ضد و اختلاف قدیمی با ایالات متحده آمریکا دور شد. روسیه همچنین تصمیم گرفته است که به روند اقدام جهانی در زدودن و کاهش وابستگی به دلار آمریکا بپیوندد. که البته در صورت تحقق آن بدون شک به ناخرسندی طبقه سرمایه داری آمریکا منجر خواهد شد. و اما از سوی هم چنین به نظر میرسد که در آینده نزدیک شاید که یک جنگ جهانی سوم به وقوع بپیوندد زیرا ایالات متحده با یک درگیری مستقیم نظامی علیه **روسیه** و اخیراً علیه **چین** جنگ و دندان و یا پنجه نرم میکند و چنین به نظر میرسد که تاریخ مجدداً باز خود را تکرار میکند از اینکه دولت **بشر الاسد** از مسکو برای کمک به مبارزه در مقابل تروریست‌ها در تحت حمایت (نا تو) دعوت بعمل آورد؛ مثل همانیکه (ح د خ ا) چندین سال قبل همچو دعوت را از مسکو نیز نموده بود. بنا بر این جمهوری عرب سوریه به مقاومت و به ایستادگی مداوم خود در برابر تلاش‌های گروه‌های تروریستی وابسته به القاعده و شبه نظامیان کرد تحت حمایت ایالات متحده آمریکا که میخواهند سوریه را بی ثبات سازند ادامه میدهد به ترس اینکه مبادا مثل **لیبی**، **یوگسلاویا** و **افغانستان** نابود شود و یا سقوط کند.

اما آنچه که اغلباً فرمول مکرر **بریتنیسکی** مبنی بر تامين بیشتر مالی نیروهای ارتجاعی که آنها را به غرب بنام (انقلابیون) معرفی کرده اند فراموش میکنند که آنها باید در مقابل آن دولت‌ها که وظیفه‌ای شان را در مقابل دفاع از دیکتاتور جهانی یعنی آمریکا فراموش کرده و یا آنها یک به غریب‌ها بخاطر بهره برداری و دسترسیشان به منابع طبیعی و نیروی کار اجازه نمیدهند به مبارزه بپردازند؛ همانطور که **کارل مارکس** یک بار چنین گفته است: «انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند اما نه آن تاریخی را که بر حسب خواست آنها و یا که برای آنها کاملاً خوشایند نباشد و یا که آنها آن تاریخ را بر حسب شرایط در دست داشته‌ای خود انتخاب کنند بلکه آنچه که شرایط در قبل وجود داشته است چنین تاریخ را میسازد یعنی که تاریخ از گذشته توأم با زید خل بودن همان شرایط گذشته‌ای مساعد کننده ساخته شده و انتقال میکند. چنین پدیده‌ای تصادفی نیست یا که تنها اشتباه نیست. بی‌ثباتی جیوپولیتیکی که پس از سرنگونی (ح د خ ا) پیگیری و یا دنبال شد چنین پدیده‌ای و یا طوری تضمین شد که من بعد هیچ صدا؛ اتحاد یا همبستگی، و مخالفت جدی علیه امپریالیزم ایالات متحده برای سال‌های نا معلوم شنیده و ملاحظه نخواهد شد. یعنی که نیروهای مخالف علیه آمریکا برای سال‌های متمادی کمر راست نخواهند کرد و طوری به نظر رسید که لیبی به سبک وستایل تغییر رژیم **بریتنیسکی** با موفقیت عرض وجود کرد حالانکه کنون این کشور به یک عرصه وسیع برای تجارت برده‌ها مبدل شده است یعنی که در مسیر همسان و یا مشابهاً به نظیر افغانستان براه افتاده است لذا این همه یا دآوری‌ها و یا گفته

ها بخشی از چیزی است که **لینن** در مورد ماهیت اقتصاد امپریالیزم و سرمایه داری میگوید و آن به این مفهوم است که امپریالیزم تناقضات سرمایه داری را به حد شدید محدود میکند؛ انحصار جهانی امریکا یا مونوپولی از سیاست خارجی امریکا رشد کرده است یعنی که محصول سیاست خارجی ایالات متحده امریکا میباشد و نباید فراموش کرد که امپراتوری امریکا هرگز نمیتواند تحمل کند که ارزش دلار خود را بعنوان ارز بین المللی از دست بدهد بویژه وقتی که نرخ جهانی سود سقوط کند. و اما با یک استثنا که اگر ملت ها و یا بیش از حد کشورها به تلاشهای ایالات متحده امریکا برای نفوذ امریکا به بازارهای شان و از تحمیل سرمایه گذاری سرمایه گذاران خارجی به اقتصاد شان و از انحصار امریکا بر منابع طبیعی و از بهره برداری از کار افراد شان خط بطلان کشند و یا مانع این تلاش ها امریکا گردند؛ در آن صورت مطمئناً که کاهش و یا تنزیل در هژمونی دلار امریکا کاملاً سرمایه داران امریکا را تلخ و بی مزه خواهد ساخت. پس واقعیت چنین است که تسلیح و یا مجهز کردن مجاهدین و یا این مزدوران مزد بگیر ایالات متحده امریکا بخاطر حمله به مقابل (ح.د.خ) و اتحاد جماهیر شوروی و همچنین صرف میلیاردها دلار در یک کمپین تبلیغاتی بسیار جدی و تهاجمی اما موثر نشان دهنده از ناامیدی امپراتوری امریکا در حفظ هژمونی جهانی دلار بعنوان ارز بین المللی است.

از زمان جنگ دوم جهانی؛ امریکا تا کنون یک کشور قدرتمند و غالب قدرت و هنوز هم بزرگ و توانمند باقی مانده است و اما اینهم درست است که این نیروی قدرتمند یعنی امریکا در حال وفول و تنزل است از اینکه در پرتو در حال افزایش بیرون سازی دلار (De Dollarization) ازداد و ستد در مارکیت جهانی بعنوان یک ارز بین المللی با قدراتش و کمر راست کردن چین و روسیه به قصد حذف دلار در معاملات داد و ستد خود در سطح بین المللی-پس روی این اصل است که واشنگتن طبیعتاً به شدت تلاش میکند که به افزایش اشد انحصارات جهانی خود بخاطر ثابت نگهداشتن موقعیت شماره یک خود در جهان؛ آرام و ساکت نه نشیند چه که این انحصارات و تحریم ها را از طریق وضع کردن تعرفه های کاملاً غیر ضروری در برابر رقبای خود اعم از چین و یا تهدید قطع کامل دادوستد نفت و نزویلا و ایران در مارکیت های بین المللی و بازار جهانی- حتی اگر همچو اقدامات امریکا را به مفهوم راندن و یا احتمال به آغاز جنگ جهانی سوم نیز مکلف سازد یعنی که امریکا به نسبت از دست دادن سود و منافع خود از وقوع جنگ جهانی سوم نیز در اندیشه نیست. - باید گفت که نظم اقتصاد جهانی در حال موجود محصول کار و فعالیت های مستمر چند دهه گذشته نخبگان واشنگتن است و آن اینکه منافع طبقه سرمایه داری جهانی را بگونه ای نشان میدهد. که طبقه کارگر با یک جنگ جهانی دیگر تهدید میشود؛ علرغم قتل عام غیر قابل تصور و آنهم شاید در طی یکی دو سال اول همچو درگیری جهانی و یا جنگ سوم جهانی.

هنگامیکه ما به حوادث تاریخی گذشته نگاه میکنیم و یا که به عقب نظاره گر میشویم مبنی بر اینکه به شناخت واقعی عوامل آن حوادث تاریخی دست یابیم؛ می بینیم که این همه رسانه های جمعی عمده و قدرتمند تحت رهبری غرب چگونه بخاطر تحقق روند سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و بخاطر کنترل اذهان عموم مردم به چه دستکاری های است که نه پرداخته اند و تلاش کرده اند و یا تاکنون تلاش میکنند که سیاست خارجی امریکا را در خور جهانیا ن قرار دهند و یا که سیاست کنون امریکا را در مورد روابط اقتصادی بین کشوره قابل اعتبار جلوه دهند. لذا باید اذعان کرد که این کلیدی و یا عمده خواهد بود که اگر از عملکرد سیاست خارجی امپریالیزم امریکا درک همه جانبه ای داشته باشیم. و اینرا نیز درک کنیم که این سیاست چگونه به اجرا در آورده میشود. و این امر ما را چنین درک و فهمی را خواهد داد که چگونه ملت های نسبتاً کوچک فقیر و ناتوان غارت میشوند. یعنی بخشی از سهم و ثروت که معمولاً در داد و ستد عمومی و تبادل حصول میشود تلاش صورت میگیرد که آنها مدیون و بدهکار شوند. و اگر هر کدام از آنها (کشورهای کوچک) در مقابل این امر مقاومت کنند؛ در آنصورت قطعاً تحت تهدید نظامی خواهند بود.

با ثروت و دارایی بزرگی که به آن اجازه ساخت یک ارتش را داد که بتواند در مسافت دور دست و طولانی نیروهای نظامی خود را مستقر و جابجا سازد امریکا در این موقعیت تاریخی قرار گرفت؛ یا به عباره دیگر این ایالات متحده امریکا است که با داشتن ثروت عظیم قادر به ساخت اردو و پیاده کردن قوت های نظامی خود در هر نقطه ای از جهان که بخواهد پیاده و یا مستقر میکند. با اینحال اکنون می بینیم و یا آنچه که در مورد آن در بالا تذکر بعمل آوردیم؛ این جنگ افغانستان است که اکنون مدت چهار دهه را دربر گرفته است که نه تنها بروی یک جبهه نظامی با توجه با روانشناختی و تبلیغ درگیر شده و اما بهر صورت اتحاد جماهیر شوروی در نهایت امر در جبهه تبلیغاتی از بین رفت و یا که باخت.

آنچه که ما از افغانستان آموختیم نه تنها از ریشه های القاعده یاد میکنیم که رونق آید می (همه گیر) آن در معرض ابتلا به مرض ایدز (HIV) قرار گرفت؛ یا که ما چرا امروز پدیده ضد روسی نیروی (چپ) غربی که بگونه طولانی و پیوسته به جانبداری از امپریالیزم امریکا به تبلیغات ضد روسی می پردازند و یا که چنین به نظر میرسد که آنها مشتاق وقوع و یا ملاحظه تکرار قطعه تاریخ جنگ سرد در سوریه هستند. ما همچنین یاد میگیریم که ما نمیتوانیم رویداد های مداخله نظامی نیروهای مستقر ایالات متحده امریکا در سال (2001) را در افغانستان و آنچه که از سال (1979) به اینطرف پیروی و یا دنبال شده است آن وقایع را با همدیگر پیوند ندهیم. صرف نظر از اینکه افغانستان در تحت استعمار قرار داشت و نظام فئودالی حاکم داشت؛ از بین رفتن و یا شکستن این نظام فئودالی با انقلاب ثور و مجاهیدین تحت حمایت ایالات متحده امریکا همگی بخش

مهمی از تاریخ آن (خاورمیانه بزرگ با وسیله گسترش آن) بعنوان رویدادهای مهم تا سال (2001) میباشد و به اندازه کافی تایید میشود که این شرایط تاریخی است بخصوص به این دلیل که آنها به سیاست خارجی ایالات متحده امریکا مربوط میشوند که امروز منجر به درگیری شدید شده است .

بدیهی است که ما نمیتوانیم گذشته را رد کنیم ، این به نفع طبقه کارگر در هر نقطه ای از جهان چه در سراسر شمال و چه در سراسر جنوب که اگر جنگ سوم جهانی اتفاق بیفتد نیست چرا که چنین جنگی عواقب فاجعه بار برای همه دارد ؛ و این جنگ میتواند که تمام دستاوردهای بشریت را نابود کند و اما با در نظر داشت این گفته ها نیاز شد دیده میشود که ما باید از پیچیده گی سیاست خارجی ایالات متحده امریکا درک همه جانبه داشته باشیم . چونکه بدون فهم از متن و مفاد و یا مفهوم تاریخ ؛ رسانه های جمعی غربی همچنان بدون هیچ مشکلی به تخریب اذهان عامه و وظیفه تبلیغاتی خود را دوام خواهند داد بویژه در مورد (شورشیان معتدل) و خاموش کردن سروصدا های قربانیان امپریالیسم را . پس ضرور است که بخاطر تا مین منافع مشترک کارگران باید در سراسر جهان با هم متحد شوند تا که بتوانند زنجیرهای قدرت امپریالیسم را در وحدت و اتفاق خود بشکنند و یک جامعه جهانی عادلانه را ایجاد کنند ؛ جامعه عادلانه و مساویانه را در تحت نظام سوسیالیسم . آموزش طبقه کارگر در همه جا از تاریخ واقعی این درگیری ها مثل در افغانستان ، بخش مهمی از توسعه آگاهی انقلابی لازم برای ایجاد یک جنبش قوی انقلابی جهانی علیه امپریالیسم است که باید مطمئن نظر هر انسان مترقی و با وجدان باشد .

چند سطر در مورد نویسنده این مقاله : جنیل ویلینا یک تحلیلگر سیاسی ؛

نویسنده و سردبیر و سهمگیرنده در تهیه مقالات برای (New poer.org) و (Llco.org) در تورنتو کانادا بوده و او همچنان وبلاگ بنام (geopolitical outlook.blogspot) دارد .



Janelle Velina

با تقدیم سلامها (2019-05-20)